



# تعلیمی تربیت اسلامی

علی اکبر حسینی

سرانجام خود بخود به آسانی برآورده شود .  
 روش ایشان تقریباً " دو ویژگی دارد : ۱  
 ۱- جنبه علم گرایی ایشان که آن چیزهایی  
 که مورد تجربه است و از طریق تجربه ثابت  
 میشود ، قبول دارد و ماوراء آن را قبول ندارد .  
 ۲- اخلاقی مورد قبول " هاگسلی " است که  
 با اصل تنازع بقا هماهنگ باشد و در واقع اخلاق  
 اصیل و انسانی و معنوی را رد می کند . ۲  
 تکیه بر مسائل مورد قبول تجربه و انحصار  
 بر آن ، حکایت از تنگ نظری و کوتاه بینی و  
 حس گرایی می کند و بطور کلی ، معارف و  
 ادراکات بشری را بر محور حس قرار دادن و به  
 حواس ظاهری محدود کردن ، بر خلاف عقل  
 و حتی تجربه است و ...  
 زیرا ما در کنار ادراکات حسی یک رشته

در بخش نخست این مقاله متدهای تربیتی  
 افلاطون و روسو مورد بررسی قرار گرفت .  
 اینک به بحث در باره دیگر متدها میپردازیم .

" متد هاگسلی " او زیست شناس معروف  
 انگلیسی است و متد تعلیم و تربیتی خود را  
 در زمینه علمی و صنعتی ارائه داد .  
 مهمترین دلائلی که سبب پذیرش این متد  
 در گذشته قرار گرفته است ، علم گرایی او بود  
 که این گرایش در جو جامعه غربی آنروز  
 حکمفرما بوده است . تربیت به نظر او عبارت  
 است از استوار ساختن پاره ای از عادتها و  
 قابلیتهای انسان به جای اعمال طبیعی ...  
 تا کارهایی که نخست مایه زحمت هستند ،

ادراک عقلی و فلسفی، ادراکات عرفانی و فطری داریم که از مهمترین ادراکات انسان است. ادراکات حسی تنها یکی از ادراکات او است... ۳

امتیاز زندگی بشر بر سایر حیوانات بخاطر همان مسائل اخلاقی او است و اگر محور اخلاق نبود، با سایر حیوانات، فرقی نداشتیم و در خور و خواب و خشم و شهوت، تغذیه و تولید با آنها یکی بودیم و انسان مخلوق برتر نبود و انسان کامل تصور نمیشد و هدفی برای بعثت انبیاء... وجود نداشت.

تأثیر اینگونه افکار و مندها در غرب هر چند تا حدودی علوم و تکنیک بشر را ترقی داده و می دهد و بعد علمی بشر را به کمال می رساند ولی بعد انسانی و اخلاقی و عاطفی و بطور کلی معنویت و انسانیت و فضائل اخلاقی را سقوط داده است و ضایعات جبران ناپذیر را در جامعه بشریت پدید آورده است.

متند دیوئی

"جان دیوئی" فیلسوف آمریکائی قرن بیستم (۱۹۵۲-۱۸۵۹ میلادی) در حدود چهار کتاب و هفتصد مقاله پیرامون تعلیم و تربیت و فلسفه و مسائل اجتماعی نوشته است مهمترین کتابهایش در تعلیم و تربیت عبارت است از:

- ۱- مدرسه و اجتماع
- ۲- آزادی در تعلیم و تربیت
- ۳- تجربه در تعلیم و تربیت.

وی تعلیم و تربیت را فاقد هدف می داند و میگوید فقط اشخاصی یعنی دانش آموزان و والدین و مربیان آنان دارای هدف هستند و چون افراد و اشخاص مختلف اند پس اهداف و مقاصد و عادات افراد هم، بطور نامحدود

متنوع است. کودک با کودک دیگر فرق دارد، رشد تجربی کسانی که دست اندرکار تربیت هستند نیز، متفاوت است.

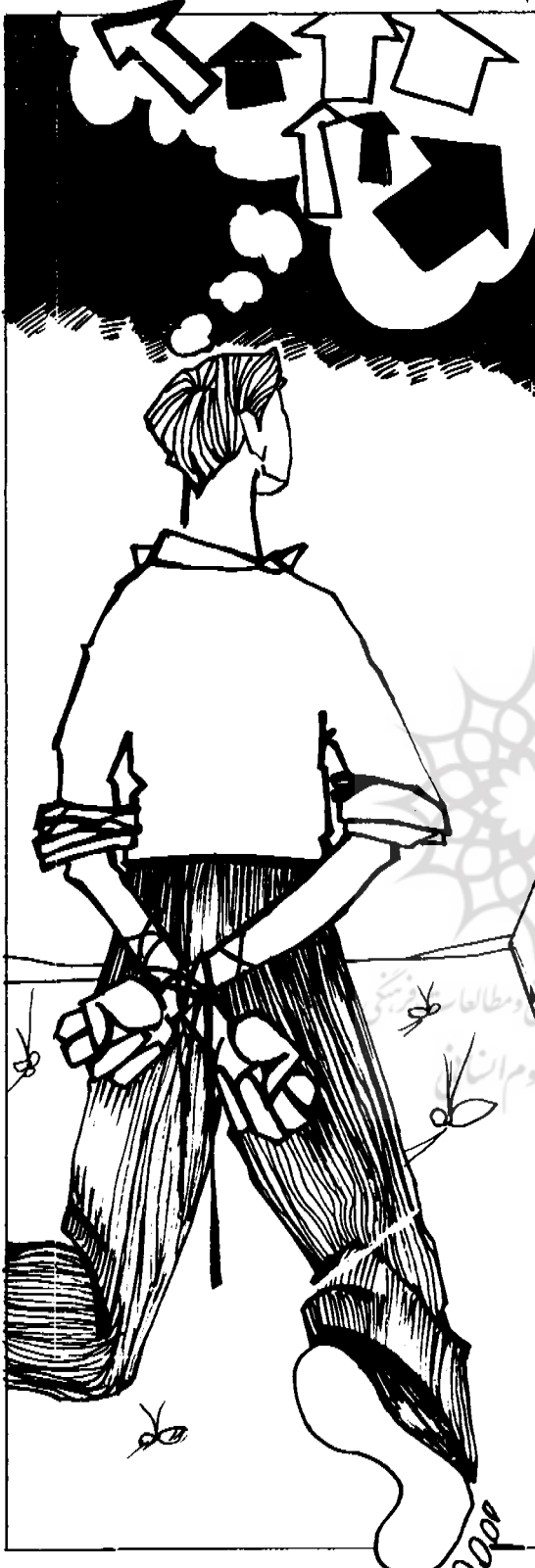
او یادگیری را از طریق عمل توصیه میکند، آموزشگاه و معلم را وسیله ای برای فراهم کردن تسهیلات رشد فراگیر میداند، با آموزش کتابی مخالف است حتی می گوید معتبرترین اهداف تربیتی که قابل بیان در الفاظ هست، ضررشان بیش از نفعشان است مگر اینکه بفهمد که اینها هدف نیستند. ۴

او مدرسه را نه مقدمه بلکه خود زندگی میداند که در آن هر شاگردی باید از تعلیم و تربیت مناسب استعداد و ذوق و علاقه خود استفاده کند و از محرک های مصنوعی مثل پاداش، تنبیه و نمره دادن نباید استفاده شود. مدرسه را جامعه ای کوچک از اجتماع بزرگ می داند.

او می گوید: ماهیت انسان نه خیر است نه شر بلکه دائما دستخوش تغییر ماهیت است. تعلیم و تربیت بنظر او عبارت است از بازسازی و نوسازی تجربه که ابن به نوبه خود به هستی مفهوم و معنا می بخشد روش استقرای و سپس رسیدن به مرحله قیاس را توصیه میکند. خلاصه روش او عبارت است از:

- ۱- مواجه شدن فرد با موقعیت های واقعی زندگی مورد علاقه او
- ۲- مواجه شدن با مشکلی که بتواند محرک تفکر فرد باشد
- ۳- جمع آوری اطلاعات برای حل مشکل
- ۴- آزمایش راه حل های مختلف احتمالی
- ۵- کشف راه حل نهائی، نظریه او در واقع ترکیبی است از نظریه تکاملی داروین و فلسفه پراگماتیسم و روش های علمی و تجربی.

ضمناً "نظریه روسو که قبلاً" بحث شد بر



فلسفه تربیتی او تاثیر عمیق داشته است .  
بررسی و نقد این نظریه

گرچه عبارات و توصیه های دیوئی تازه و مطابق سلیقه است و در بسیاری از جاها کم و بیش روی آن کار شده است ولی خالی از ایراد نیست .

نخست اینکه دیوئی نیز تحت تاثیر فلسفه پراگماتیسم ویلیام جیمز است که این فلسفه وسیله شناسائی مردم و عالم ( یعنی هستی شناسی ) نیست بلکه فلسفه سودگرائی است هر حقیقت را مطابق سود می داند حق و عمل یعنی آنچه که وسیله جلب منافع مادی گردد و گرنه حق نیست . پس تعلیم و تربیت برای زیستن و عمل کردن است . و اگر در زندگی مادی و ظاهری بدرد نخورد نه حق است و نه ارزش دارد .

و در این مکتب شعار علم برای عمل بجای شعار علم برای علم ، توصیه شده است آنهم منظور از عملی نه بدان مفهوم که سعدی گوید علم هرچند بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

یا حدیث نبوی مشهور " العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر " نه، بلکه فقط عملی که ارزش مادی و اقتصادی داشته باشد... و گرنه فاقد ارزش واقعی است .

با اینکه می دانیم که علم فی نفسه مطلوب است و بسیاری از معارف بشری و علوم هر چند ارزش مادی و اقتصادی ندارند ولی جزء ارزشهای والای انسانی، معنوی و اخلاقی بشمار می آیند. علوم معنوی و یا علوم حضوری با همه ارزشهای والای خود در برابر علوم

اقتصادی و علم حصولی ارزش مادی و اقتصادی ندارد.

قائل نشدن هدف برای تعلیم و تربیت، این نظام و شیوه را از چهارچوب کلی و اصول واقعی و ثابت خارج می سازد و با اعمال سلیقه های مختلف در شیوه تعلیم و تربیت ممکن است موجب هرج و مرج و بلبشوئی در نظام آموزش و پرورش گردد.

بعلاوه این خود بر خلاف سیره فطری مربیان دلسوز و انبیاء الهی است که همه آنان بویژه اسلام و قرآن که جنبه جهانی و عمومی و جاودانی دارد با سیستم هدایتی خاص خویش همه انسانها و ملتها و نسلها در هر عصری با نظام صحیح تزکیه و تعلیم و پیراستن و سپس آموزش دادن دعوت و هدایت می کند و جالب اینکه در این نظام طبقات مردم و همه دانشمندان و فهمیده ها و هم عامی محض و افراد عادی، یکسان جذب می شوند.

به علاوه به علت ثابت نبودن برنامه دوره تعلیم و تربیت، در این نظام، و همواره در حال تغییر و تجدید بودن آن تنها زندگی امروز را در نظر گرفته و در واقع دم را غنیمت شمرده و حیات و زندگی را در جنبه مادی آن خلاصه می سازد.

خلاصه این تعریف نیز محدود است چون ارزشهایی غائی و معنوی و ماورائی را شامل نمی شود و اساس آن تجربه و حس است و هدفی قبلی در آن وجود ندارد تا کودک و جامعه را آنچنانکه بایسته و شایسته است بسازیم و به سوی هدفی ارزنده هدایت کنیم و این خود عیب بزرگی است.

محور و ملاکی برای خیر و شر و بدو خوب در

این متد وجود ندارد، تا بتوانند تجربه اطفال یا گروه فراگیر را جهت دهد و منجر به اعمال خطرناک نشود. و تربیت و تعلیم چون تیغ دادن در کف زنگی مست نباشد و یا همانند دادن چراغ به دست دزد نگردد تا گزیده تر بردگالا.

مهمتر اینکه آزادی مطلق برای شکوفائی استعدادها همه جا، موجب تکامل فرد و جامعه نیست بلکه با مهار کردن و هدایت و بکار گرفتن صحیح آنها می توان سعادت فرد و جامعه را تامین کرد...

۱- بنقل از کاظم زاده ایرانشهر

۲- اصول چهارگانه فرضیه داروین ۱- اصل تنازع بقا ۲- انتخاب طبیعی و اصلح ۳- تطبیق با محیط ۴- وراثت و انتقال صفات موروثی ...  
۳- ما نباید همانند حسیون و مادیراها برای درک و شناخت حقایق جهان تک ابراری باشیم و فقط آنچه را که در قلمرو حواس پنجگانه است و فقط با تجربه قابل رویت و فهم است بسنده کنیم و دریچه سایر راههای شناخت را بروی خود ببندیم، یا همانند افلاطون سرسلسله عقلیون، کشف واقعیات را تنها به عقل بدانیم و حس را هیچکاره فرض کنیم... بلکه طرق شناخت و ادراک متعدد است و راه حس و عقل و فلسفه و دل و عرفان و وحی و الهام و... هر یک وسیله ای بسا مهم تر، به سوی فهم جهان ماده و ماوراء حسی می باشد.

۴- مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش از جان دیوئی ترجمه آریانپور

